

واکاوی هویت در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

سهیلا فرهنگی

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور گیلان

زهرا صدیقی

کارشناس ارشد - دانشگاه پیام نور گیلان

چکیده

ادبیات هر ملتی از عوامل مهم هویت‌ساز آن ملت به شمار می‌رود. زبان و ادبیات فارسی نیز آئینه تمام‌نمای هویت ایرانی است. احساسات ملی و اسلامی ما ایرانیان در زبان و ادبیات غنی و پربرمان به نمایش گذاشته شده است، از این رو با شناخت مؤلفه‌های هویت در ادبیات فارسی می‌توانیم به مطالعه هویت ملی بپردازیم و شناخت کامل و جامعی از هویت فردی و اجتماعی خود به دست آوریم. بحث و بررسی درباره هویت یکی از موضوعات مهم و مورد علاقه پژوهشگران عرصه مطالعات فرهنگی (Cultural studies) است. این پژوهش نیز درصدد است تا با نگاهی به حوزه مطالعات فرهنگی مؤلفه‌های هویت در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد را بررسی کند. پیرزاد از نویسندگان معاصر است، که در داستان‌هایش به مسائل اجتماعی و خانوادگی توجه زیادی دارد. رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از موفق‌ترین آثار این نویسنده است، که خوانندگان فراوانی نیز یافته است. این پژوهش با واکاوی عناصری همچون نام‌ها، خوراک، پوشاک و ظاهر در این رمان نشان می‌دهد پیرزاد به عنوان یک نویسنده زن ایرانی، تا چه اندازه به هویت توجه دارد و جلوه‌های هویت در شخصیت‌های داستانی او چگونه و تا چه میزان بازتاب یافته است. واژگان کلیدی: هویت، اجتماع، زویا پیرزاد، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم

www.anjomanfarsi.ir

۱. مقدمه

هویت آگاهی از خود و شناخت ویژگی‌هایی همچون طبقه اجتماعی، مذهب، قومیت و جنسیت است. هویت مانند هنر، ادبیات و فرهنگ از اصطلاحاتی است که هرکس آن را به گونه‌ای تعریف می‌کند و تعریف آن دائماً در سیلان است. توشیهیکو ایزوتسو معتقد است که هویت یعنی نسبتی که انسان میان شبکه معنایی ذهن خود و شبکه روابط اجتماعی برقرار می‌کند. به همین دلیل انسان دارای هویت کسی است که قادر باشد میان باورها و اندیشه‌هایش و تحولات واقعی پیرامون خود پیوند ایجاد کند و دیروز خود را با امروز پیوند دهد، در غیر این صورت او دچار بحران هویت (Identity Crisis) یا شکست هویت (Shizoferney) خواهد شد (قبادی و غیاث‌الدین، ۱۳۸۳: ۱۴۵-۱۴۶).

برای برقراری یک ارتباط اجتماعی موفق و تقریباً پایدار، افراد باید از هویت و تعلقات اجتماعی مشترکی برخوردار باشند، بنابراین شناخت نشانه‌های هویت در برقراری ارتباطات انسانی از ابدهای اجتماعی محسوب می‌شود و بررسی

نشانه‌های اجتماعی از جمله نشانه‌های هویت به عنوان یک راهنما در یافتن نقاط مشترک و در نتیجه پیوستن به یکدیگر و برقراری یک ارتباط نسبتاً پایدار و نیز بقای اجتماع انسانی، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

هویت امروزه مسئله‌ای جهانی و بین‌رشته‌ای است و اغلب رشته‌های علوم انسانی درباره آن سخن گفته‌اند؛ جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، روانشناسان، جغرافی‌دانان، مورخان، فیلسوفان، دانشمندان علوم سیاسی و منتقدان ادبی، هرکدام به‌نوعی به این موضوع پرداخته‌اند. به نظر کالر نیز «کار در عرصه مطالعات فرهنگی بیش از همه با پیچیدگی مسئله هویت و راه‌های متعدّد شکل‌گیری، تجربه و انتقال هویت‌ها دمساز است» (کالر، ۱۳۸۲: ۶۴).

صاحب‌نظران عرصه مطالعات فرهنگی به مسئله هویت توجه زیادی نشان داده‌اند. کریس بارکر در بخش چهارم کتاب مطالعات فرهنگی؛ نظریه و عملکرد - که عرصه‌های مطالعات فرهنگی را مطرح می‌کند - فصل هفتم و هشتم را به بحث از هویت اختصاص داده است. فصل هفتم این کتاب با عنوان «مباحث سوژه‌بودگی و هویت» به بررسی هویت فردی و اجتماعی و ارتباط آن با جهت‌گیری‌های فمینیستی، قوم‌گرایانه و... می‌پردازد. عنوان فصل هشتم نیز قومیت، نژاد و ملت به منزله صورت‌هایی از هویت فرهنگی است (ر. ک. بارکر، ۱۳۸۷). موضوع تراژدی: هویت و تفاوت در درام رنسانس نوشته کترین بلزی نیز از کتاب‌هایی است که در حوزه مطالعات فرهنگی نوشته شده است (ر. ک. برتنس، ۱۳۸۴: ۲۱۴). همچنین جاناتان راترفورد مجموعه مقاله‌ای با عنوان «هویت، جامعه، فرهنگ و تفاوت» درباره حوزه‌های مختلف بازنمایی فرهنگی از جمله ادبیات گردآوری کرده است (ر. ک. گرین و لیبهان، ۱۳۸۳: ۴۳۷). استوارت هال نیز در کتاب بازنمایی به مسائلی از قبیل شکل دادن به هویت ملی - فرهنگی و شکل دادن به هویت مردانه در تبلیغات مصرفی پرداخته است (ر. ک. میلر و براویت، ۱۳۸۵: ۸۱). در ایران نیز آثار زیادی در این حوزه منتشر شده است از جمله کتاب‌های مشکله هویت ایرانیان امروز (رجایی، ۱۳۸۵)، هویت در ایران (علیخانی، ۱۳۸۳)، هویت ملی و هویت فرهنگی (ستاری، ۱۳۸۳) و تطوّرات گفتمان‌های هویتی ایران (کجویان، ۱۳۸۴).

هدف این پژوهش بررسی نشانه‌های هویت در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم نوشته زویا پیرزاد براساس رویکرد نشانه‌شناسی اجتماعی است. پیرزاد با رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم به شهرت رسید. این رمان تا کنون جایزه‌های فراوانی را دریافت کرده است که از آن جمله می‌توان به جایزه بهترین رمان سال ۱۳۸۰ پکا، جایزه بهترین رمان بنیاد هوشنگ گلشیری در سال ۱۳۸۰ و لوح تقدیر جایزه ادبی یلدا در سال ۱۳۸۰ اشاره کرد. در زمینه بررسی هویت در این رمان تا کنون پژوهشی منتشر نشده است، اما این رمان از جنبه‌های دیگری مورد توجه محققان قرار گرفته است. مقاله «بررسی سبکی رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم با رویکرد فرانتش میان‌فردی نظریه نقش‌گرایی» (پهلوان‌نژاد و وزیرنژاد، ۱۳۸۸) و مقاله «شخصیت‌پردازی در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد» (گودرزی‌نژاد، ۱۳۸۸) از نمونه مقالاتی است که به این رمان پرداخته‌اند. همچنین می‌توان به پایان‌نامه‌های «شخصیت و شخصیت‌پردازی در آثار زویا پیرزاد، سپیده شاملو و فریبا وفی» نوشته فاطمه خاکسار (۱۳۸۸) و پایان‌نامه «نقد تطبیقی آثار دو نویسنده زن (زویا پیرزاد و آلبا دس بدس)» نوشته شراره علا (۱۳۸۶) اشاره کرد.

۲. نشانه‌های هویت در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم

هویت یک پدیده چندوجهی است و در هر دوره یا مرحله‌ای اثر عوامل مختلف بر آن متغیر است، به عبارت دیگر در یک نقطه وجه دینی، در نقطه‌ای دیگر وجه زبانی و یا وجه سرزمینی می‌تواند عامل غالب باشد (خانیک، ۱۳۸۳: ۹). در این رمان نیز می‌توان شاخصه‌های زیادی را به عنوان عوامل هویت‌ساز برشمرد. نام‌ها، پوشش‌ها، آرایش و پیرایش و نیز خوراک شخصیت‌های داستانی همگی سرخ‌های معناداری محسوب می‌شوند تا خواننده را با هویت شخصیت‌ها آشنا کنند.

۲.۱. هویت‌سازی با عنوان داستان

«چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» عنوانی است که نویسنده برای این رمان برگزیده است؛ اما هویت «من» در عنوان داستان در نگاه اول بر مخاطب پوشیده است. نزدیک‌ترین معنایی که از این عنوان به ذهن می‌رسد، این است که این مطلب باید از زبان کسی بیان شده باشد که مسئولیت‌ها و کارهایش دیرتر از همه به پایان می‌رسد و بنابراین اوست که در نهایت چراغ‌ها را خاموش می‌کند و احتمالاً فارغ از دغدغه‌های فردایی دیگر به خواب خواهد رفت! اما باید توجه کنیم که این عنوان می‌تواند نشانه و یا به عبارتی دربردارنده مفهوم دیگری نیز باشد که با پاسخ دادن به چند سؤال به آن می‌رسیم. اولین سؤال این است که چرا چراغ‌ها را باید شخص خاصی خاموش کند و این شخص کیست؟ کلاریس نه فقط در جایگاه همسر، بلکه در نقش مادر و به عنوان حامی اطرافیانش شناخته می‌شود و مادران نمی‌توانند نسبت به خانواده و فرزندان‌شان بی‌اعتنا باشند. این مادر است که برای اینکه اعضای خانواده در امنیت و آسایش به خواب روند، به همه جا سر می‌زند و همه چیز را کنترل می‌کند، اما اگر کلاریس مثل دیگران بایدهای کمتری دامن‌گیرش بود، تمام مسئولیت‌ها نیز به پای او گذاشته نمی‌شد.

اما چه کسی این مسئولیت را تعیین کرده است؟ آرتوش مرد خانواده است که این وظیفه را به کلاریس محول می‌کند. شاید او خیال می‌کند که چون دغدغه‌های فکری‌اش بیشتر از کلاریس است، بنابراین خسته‌تر و بی‌حوصله‌تر از آن است که به اتاق‌ها سرکشی کند و چراغ‌ها را یکی پس از دیگری خاموش کند. مردانی مانند آرتوش در نگاه پیرزاد بیشتر از آنکه باید خود را محق و مهم تصور می‌کنند و همین تصور است که فریاد اعتراض پیرزاد را در داستان‌هایش به دنبال دارد.

اما چرا خاموشی - که می‌تواند نمادی از سکوت و نادیده انگاشتن باشد - باید وظیفه روزمره و یا حتی همیشگی کسی همچون کلاریس باشد؟ کلاریس حرف‌های ناگفته زیادی دارد که هرگز فرصت گفتنش را نمی‌یابد. او در موقعیت‌های مختلف احساساتش را فرومی‌خورد و اعتراضی نمی‌کند، بنابراین به خاموشی عادت کرده است و خاموش کردن چراغ‌ها شاید نمادی باشد از خاموش شدن شعله‌های روشنی که در دل کلاریس سوسو می‌زند، اما فرصت و اجازه تأییدن ندارد. عنوان این رمان در واقع روایت کوتاه و مختصری از متن داستان است؛ روایتی از هویت زنان در جامعه. شکل‌دهی این هویت در عملی روایی تثبیت می‌شود که به مثابه شکلی از فعالیت تأویلی - که فرایند داستان‌گویی، تدابیر استفاده‌شده

برای گفتن داستان و شرایط روایتگری را دربرمی‌گیرد- تعریف می‌شود. تدابیر روایتگری از یادآوری‌های مختصر پیشامدهای خاص تا یک گزارش بسط‌یافته از یک عمر تجربه واقعی در رفت‌وآمد است (دسیو ریتیوا، ۱۳۹۱: ۲۲۲). در این داستان نیز نقل قول‌های شخصیت اصلی، پرده از نقش و شخصیت او در زندگی برمی‌دارد.

۲.۲. هویت‌سازی با نام شخصیت‌ها

پیرزاد در انتخاب نام شخصیت‌های این رمان بی‌گمان هدفمند عمل کرده است، چراکه با بررسی معنا و مفهوم نام‌ها به‌وضوح درمی‌یابیم که هریک از شخصیت‌های داستان، آشکارا و یا در مقام کنایه تعبیری از نام و هویت خود را در رفتار و خلیقات خود بروز می‌دهند، مثلاً انتخاب نام «کلاریس» به معنای روشن، درخشان و نجیب مفاهیم زیادی را دربردارد. اگر زندگی کلاریس را در رمان مرور کنیم، درمی‌یابیم که او مثل اکثر زن‌ها دوست دارد که تنها دغدغه همسرش باشد، اما آرتوش علاوه بر کلاریس سیاست را هم دوست دارد. کلاریس دلش گل و باغچه می‌خواهد و همسری که با او از عشق سخن بگوید، اما برای آرتوش جای همه این‌ها مهره‌های شطرنج کفایت می‌کند. کلاریس همدلی می‌خواهد، اما آرتوش تنها به هم‌زبانی بسنده می‌کند، اما با وجود همه این حقیقت‌های تلخ، زمانی که کلاریس با امیل (مردی که به دست رؤیاها سپرده شده) آشنا می‌شود، حیا، پاکی و روشنی ضمیرش او را از ابراز علاقه و یا ظهور و بروز آنچه در دلش می‌گذرد و با بایدهای اخلاقی او جور نیست، منع می‌کند. کلاریس شوق یافتن گمشده رؤیاهایش را چنان فرومی‌خورد که انگار یک اقیانوس، ماهی کوچکی را بلعیده باشد. کلاریس پایبند ممنوعه‌های یک زن متأهل و مهم‌تر از آن پایبند مادرانه زیستن است. کلاریس در تعاملات خانوادگی نیز تا سر حد امکان محجوب و مبادی آداب است و برخلاف آدم‌های دور و برش - که خیلی راحت به خود اجازه می‌دهند که هرچه دلشان می‌خواهد بر زبان آورند و گاه بی‌مبالات رفتار کنند، مثل آلیس که به آسانی پشت سر زن‌ها خصوصاً زنان متأهل بد می‌گوید و یا گاهی با مادرش چندان محترمانه برخورد نمی‌کند- اغلب سنجیده برخورد می‌کند و همه این‌ها یعنی اینکه نام «کلاریس» معنادار برگزیده شده است.

نام‌هایی همچون المیرا، آلیس، آشنخ، مانیا، گارنیک، آرشالوس و امیل نیز با توجه به روحیات و خلیقات صاحبانشان برگزیده شده است. نام «المیرا» برای شخصیتی انتخاب شده که در بدو تولد مادرش از دنیا می‌رود، چند روز بعد از عروسی‌اش پدرش مسموم می‌شود و می‌میرد و بعدها همسرش کشته می‌شود. همچنین عروسش دیوانه می‌شود و می‌میرد و خلاصه به این ترتیب اطرافیان به کنایه از او به المیرا سرخور یاد می‌کنند. پیرزاد نام المیرا به معنای فناپذیر را برای این شخصیت برگزیده تا خواننده کنجکاو با پی بردن به معنای نام او به انتخاب آگاهانه و نه صرفاً تصادفی نویسنده صحه بگذارد.

نام «آلیس» به معنای نجیب و اشرافی برای دختری که خودبزرگبین و افاده‌ای است، درواقع به نوعی انتخاب وارونه‌ای است از شخصیت او که نجابت تنها در نامش نمود دارد و در دنیای واقعی، نجابت و بزرگی در او کمتر ظهور و بروز می‌یابد و اینکه آلیس به اقتضای نامش رفتار نمی‌کند.

نویسنده برای شخصیت‌های مختلف با شغل‌های گوناگون نیز نام‌های متناسب انتخاب می‌کند، مثلاً برای یک معلم، نام «مانیا» در نظر گرفته شده است. مانیا به معنای عشق و علاقه بسیار برای شخصیتی انتخاب شده که عشق و علاقه‌اش به بچه‌ها فرصت زندگی کردن برای خود را از او گرفته و در واقع این عشق تا سرحدّ وقف یک زندگی پیش رفته است. در جایی دیگر از داستان برای یک خدمتکار نام «آسخن» به معنای کبودرنگ انتخاب شده؛ انتخابی که با شواهد ما از حرفه خدمتکاری تقریباً سازگار است، چراکه معمولاً کسی توقع ندارد که یک خدمتکار زیبایی چشمگیری داشته باشد.

داستان‌های پیرزاد هرچقدر هم که بی‌طرفانه خوانده شوند، باز این حس را به خواننده منتقل می‌کنند که گویا پیرزاد همیشه طرفدار زن‌هاست و سعی او بر این است که همواره گوشه‌ای از خوبی‌ها و ارزش‌های زنانه را به رخ بکشد و در این میان چنانچه مردی یاری‌رسان و یا قدردان زنی باشد، از او نیز به نیکی یاد خواهد شد، مثلاً یکی از شخصیت‌های داستان مردی با نام «گارنیک» است که اغلب در هر محفلی به تعریف و تمجید از همسرش (نینا) می‌پردازد و یا به او ابراز علاقه می‌کند. گارنیک به معنای فرشته‌مهربان برای شخصیتی انتخاب شده که مهربان و شوخ‌طبع و از همه مهم‌تر عاشق همسرش است و البته با دیگران نیز خوش‌خلق و صمیمی رفتار می‌کند.

گزینش معنادار نام «آرشالوس» به معنای طلوع خورشید برای یک مادر نیز مبین نگاه زنانه‌مدار پیرزاد است. یادمان باشد که «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» سخن از یک مادرانه است و به تبع آن، هر جا که مادری پا به داستان می‌گذارد، فرصت مغتنمی است برای ابراز تواضع و فروتنی در مقابل موجودی که عمر و زندگی‌اش را وقف خوشبختی خانواده می‌کند. بی‌گمان پیرزاد فرصت انتخاب نام برای یک مادر را غنیمت می‌شمارد و حتی برای مادرانی که خیلی هم با دنیای دخترانشان مأنوس نیستند، نمی‌خواهد و نمی‌تواند نام زمختی انتخاب کند.

در داستان‌هایی که روایت آن‌ها مبتنی بر واقعیت‌ها و ماجراها و یا بازتاب آن ماجراها در ذهن و زندگی آدم‌هاست، نام شخصیت‌ها فقط وسیله تمایز آدم‌ها از یکدیگر است (شیری، ۱۳۸۷: ۱۱۴). اما نام‌ها در داستان می‌توانند ترجمان یک مبارزه نیز باشند، مبارزه‌ای که گاه در آن پیروز می‌شویم و گاه با سپاه آرزوهایمان عقب‌نشینی می‌کنیم. یکی از این نام‌ها «امیل» است به معنای کوشا و ساعی. امیل مردی است که روایت زندگی‌اش تلاش برای رسیدن به چیزهایی است که برایشان تا مرز خواستن پیش می‌رود. مردی که باید‌ها و نبایدهای دست‌وپا گیر، او را از رسیدن به خواستنی‌هایش دلسرد نمی‌کند. مردی با کیمیای عشق که زندگی را فرصت عاشقانه زیستن می‌داند و دلش را به دریای ناملايمات می‌زند. امیل اگرچه در رسیدن به عشق اولش با وجود مخالفت‌های مادرش (خانم سیمونیان) موفق بوده، اما بعد از فوت همسرش وقتی برای یک‌بار دیگر عزم یک زندگی دوباره را دارد، این‌بار بی‌سروصدا و خاموش بساط دلش را جمع می‌کند و نه از دنیای ویولت بلکه در واقع از دنیای کلاریس برای همیشه می‌رود!

۲.۳. هویت‌سازی با پوشش‌ها

پیرزاد برای بیان هویت و موقعیت خانوادگی یا شغلی شخصیت‌های داستانی‌اش، پوشش‌هایی معنادار برمی‌گزیند؛ پوشش‌هایی با مدل و رنگ خاص که هرکدام کارکرد خاص خود را دارند و می‌توانند نشان‌دهنده مفهوم و معنایی باشند.

پیرزاد آگاهانه نمادهایی همچون انزواطلبی، شک و بدبینی، قدرت و اقتدار، عشوه‌گری، آراستگی و ... را در لباس شخصیت‌های داستان به نمایش می‌گذارد، به طوری که می‌توان گفت لباس‌ها تا حد امکان از عهده رسالت معنایی خود برآمده‌اند، مثلاً برای شخصیت المیرا سیمونیان - که گرفتار زندان تنگ و تاریک بدبینی و تنهایی است - لباس‌ها اغلب سیاه و بلند انتخاب شده است، سیاه به نشانه غم و اندوهی که لحظه‌های تنهایی خانم سیمونیان را پر می‌کند و بلند به این معنا که این حسن بد دامنگیر تمام زندگی او شده است:

- بلوز یقه بسته به تن داشت با دامن سیاه (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۳۸).

- لباس حریر سیاهی پوشیده بود که از بلندی به زمین می‌کشید (همان: ۴۴).

نویسنده برای آلیس - که همواره خود را یک سر و گردن بالاتر از دیگران می‌پندارد و به باور خود بانویی متشخص و لایق است - لباس‌هایی رسمی برمی‌گزیند و البته متناسب با حرفه‌اش - که سرپرست اتاق عمل است - رنگ سفید را انتخاب می‌کند: کت و دامن سفید با کفش سرمه‌ای (همان: ۹۶). رنگی که علاوه بر نماد حرفه او می‌تواند بیانگر امید به فرداهای روشن نیز باشد. او سفید می‌پوشد و دل به فرداهای روشنی می‌بندد که مردی سوار بر اسب بالدار او را برای یک زندگی رؤیایی خواستگاری کند!

برای شخصیت متظاهر و عشوه‌گر ویولت نیز لباس‌هایی انتخاب شده که بیانگر ظرافت و زیبایی زنانه باشد و به نوعی خودنمایی کند مثل کفش پاشنه‌بلند پشت باز، بلوز بی‌آستین سفید با خال‌های قرمز (همان: ۱۱۹) و یا دامن سیاه تنگ (همان: ۱۲۴).

پیرزاد برای نمایش خستگی، وسواس و یا پرمشغله بودن شخصیت‌ها نیز از حربه لباس استفاده کرده، اما با این تفاوت که لباس را در مورد شخصیت‌هایی همچون «کلاریس»، «آرشالوس» و «مانیا» پررنگ توصیف نمی‌کند.

کلاریس، زن خانه‌داری است که می‌باید به فکر همه باشد جز خودش، در واقع او مادری فداکار است که تمام هم و غمش را صرف امور خانه و خانواده و یا حتی دوستان می‌کند. او فرصت چندانی برای پرداختن به خود ندارد. بنابراین پیرزاد درباره انواع لباس‌های او و رنگ آن‌ها چندان سخن نمی‌گوید و تنها اشاره می‌کند که مادر و خواهر وی درباره نوع پوشش کلاریس اعمال نظر می‌کنند، به گونه‌ای که او حتی از پوشیدن برخی از لباس‌هایی که شاید دوستشان دارد، باید خودداری کند:

- لباس رکابی گلداری را در آوردم که چندبار بیشتر نپوشیده بودم چون مادر و آلیس گفته بودند: «سر و سینه‌اش زیادی باز است» (همان: ۲۸۱).

آرشالوس، مادر کلاریس، نیز چندان به فکر زیبایی پوشش و گزینش لباس‌هایی که می‌پوشد نیست؛ او آنقدر در مورد امور خانه‌داری وسواس و خرده‌گیر است که تمام توجهش را صرف نظم و نظافت خانه می‌کند و دقت چندانی به آنچه باید بپوشد، ندارد:

- صدای مادر از راهرو آمد: «باز با کفش گلی زدید توی خانه؟» از این طرف در توری به اندام نحیفش نگاه کردم که با موی سفید و لباس سیاه راهرو را جارو می‌زد (همان: ۲۹۳).

و برای مانیا، معلم مدرسه، با بیان دغدغه‌های کاری و توجه دادن مخاطب به وقف شدن زندگی او برای بچه‌ها، چنین تصوّر می‌شود که گویا تنها چیزی که برای او مهم است، مسئولیتی است که در قبال مدرسه و بچه‌های مدرسه در خود احساس می‌کند. نویسنده در مورد پوشش مانیا تنها به لباس سیاهی اکتفا می‌کند که حتی مرتّب هم نیست:

... مانیا را دیدم که داشت می‌آمد طرفم. مثل همیشه هول و هیجان‌زده بود و یقه بلوز سیاهش کج شده بود (همان: ۱۲۹-۱۳۰).

در مورد آرمن، پسر نوجوان کلاریس - که پسری خسته از بی‌هم‌زبانی است - گویا برگزیدن نوع پوشش فرصت مغتنمی است برای ظهور و بروز حال و هوای نوجوانی و در واقع نمایش اقتدار و ابهت و در واقع روحیات پرشر و شور او:

- آرمن با دست و روی شسته زودتر از دخترها به آشپزخانه برگشت... پیراهن سیاه محبوبش را پوشیده بود که روی سینه نقش کله قوچی داشت با شاخ‌های خیلی بلند (همان: ۱۱).

- آرمن از یک ساعت پیش حاضر بود. پیراهن نقش کله قوچ را پوشیده بود با شلوار لی رنگ و رو رفته‌ای که چند بار خواسته بودم بیندازم دور و جیغ و داد کرده بود که «نه» (همان: ۴۲).

برای دوقلوها با توجه به روحیات بچه‌گانه، لباس‌هایی با رنگ و طرح شاد انتخاب شده، مثل پیژامه‌های چهارخانه زرد و قرمز (همان: ۱۸) و یا سارافون‌های چهارخانه قرمز - سرمه‌ای و بلوزهای سفید (همان: ۵۸).

برای امیلی سیمونیان هم - که در یک خانواده کاملاً منضبط و سختگیر پرورش یافته و باید مبادی آداب و محترمانه رفتار کند - لباس‌های رسمی انتخاب شده و البته به رنگ سفید؛ چراکه او موظف است همیشه تمیز و مرتّب باشد و رنگ سفید کوچک‌ترین لکه را هم نشان خواهد داد:

- در را امیلی باز کرد. لباس آستین پفی سفیدی پوشیده بود با کفش و جوراب سفید (همان: ۴۴).

- امیلی بلوز سفید و شلوار سیاه پوشیده بود (همان: ۱۷۲).

- امیلی دم در خانه‌شان ایستاده بود، با روپوش سرمه‌ای و یقه تور و جوراب‌های ساقه‌کوتاه سفید (همان: ۲۲۹).

امیل سیمونیان - که دست‌پرورده مادری خرده‌گیر است - نیز به رعایت بایدها عادت کرده است. وی به‌خوبی آموخته که مبادی آداب بودن وظیفه‌ای است که هرگز نمی‌توان از آن چشم پوشید، بنابراین لباس‌های او باید با توجه به موقعیت‌هایی که در آن حضور می‌یابد، گزینش شود و البته باید رسمی و شیک باشد، اما گاهی رنگ‌هایی که او برمی‌گزیند و در واقع تعمد نویسنده برای انتخاب رنگ‌هایی همچون سیاه و قهوه‌ای می‌تواند مردی را ترسیم کند که علی‌رغم ظاهرش چندان هم سرحال نیست.

۴. ۲. هویت‌سازی با آرایش

آرایش و پیرایش هر کدام از شخصیت‌های داستان تا حدّ زیادی بیانگر حقیقت شخصیت و هویت آن‌هاست. در واقع نویسنده با ظاهری که برای شخصیت‌ها رقم زده، توانسته است که مخاطب را با افکار خود همراه و هم‌دل کند، مثلاً

برای شخصیت‌هایی همچون امیل و امیلی - که هر دو محصور بایدها و نبایدهایند و با مقررات سختگیرانه خانم سیمونیا پرورش یافته‌اند - جز نظم و ترتیب و سادگی در نوع آرایش مفهوم دیگری خودنمایی نمی‌کند:

- دستم را که بردم جلو دستش را آورد جلو. ولی به جای دست دادن خم شد دستم را بوسید... دوقلوها زل زدند به دست من و سر امیل سیمونیا که موهای پرپشتش مرتب و صاف و براق روی سر خوابیده بود (همان: ۴۵).

- در را امیلی باز کرد... به دم موشی موها هم روبان پهن سفید بسته بود (همان: ۴۴).

خانم سیمونیا هم آرایشی کلاسیک و ساده را برمی‌گزیند:

- روبان فکل دار بزرگی به سر داشت و موها از دو طرف لوله‌لوله ریخته بود تا شانه‌ها (همان: ۱۱۵).

- موها پشت سر جمع بود (همان: ۲۳۰).

در مقابل، شخصیت‌هایی همچون آلیس و ویولت - که خودنما، ظاهربین و سطحی‌اندیش هستند - آرایش‌هایی با جذابیت‌های کاملاً زنانه دارند تا شاید به مدد آن بتوانند توجه اطرافیان را به خود جلب کنند. چنین شخصیت‌هایی با زیور بستن به خود سعی در جبران کاستی‌های دورنی و نقایص افکار خود دارند و گویا تنها با برق انداختن به آینه صورتشان از صیقل درون خویش بازمی‌مانند:

- هر کجا می‌رفتیم اولین کار آلیس پیدا کردن آینه بود و مطمئن شدن از اینکه موهایش به هم نریخته یا ماتیکش پاک نشده؟ (همان: ۷۵).

- چشمم افتاد به ویولت که سنجاق سر نگین‌داری لای دندان، جلوی آینه راهرو مو مرتب می‌کرد. تمام این مدت کجا بود؟ (همان: ۱۶۳).

نویسنده آرایش را در مورد زنانی که مشغله کاری دارند در دو نگاه به نمایش می‌گذارد: یک نگاه زنانی را نشان می‌دهد که کار، آن‌ها را از رسیدگی به خود باز می‌دارد مانند مانیا و دسته دوم زنانی مانند خانم نوراللهی که با همه دغدغه‌های کاری باز طرفدار زیبایی و شیک‌پوشی هستند و به ظاهر خود توجه دارند و به زیبایی خود اهمیت می‌دهند:

- {مانیا} چتری مو را از پیشانی عرق کرده پس زد (همان: ۱۳۰).

- از شنیون بلند موها و پاپیون روی سر فوری شناختمش. خانم نوراللهی بود. (همان: ۷۶).

نوجوانی، بلوغ و دلدادگی نیز در آرایش و پیرایش شخصیت‌هایی همچون آرمن به تصویر کشیده می‌شود. آرمن پسر نوجوانی است که برای جلب توجه و به قصد دل بردن از امیلی، موهایش را آب و شانه می‌کند:

- آرمن... موها را خیس کرده بود و خوابانده بود روی سر. طره‌های جلو را ریخته بود روی پیشانی (همان: ۱۱).

موهای کوتاه «یوپ»، یکی دیگر از شخصیت‌های داستان، به رهایی او از قید و بندهای معمول اشاره دارد. وی آدمی مرموز است که در نگاه اول نمی‌توان قضاوت درستی از شخصیت او داشت:

- داشتم به نینا کمک می‌کردم میز شام بچیند که زنگ زدند. مرد هلندی بلندقد بود با موهای صاف خیلی کوتاه رنگ کاه (همان: ۱۲۴).

حنا بستن دست‌ها، نشانه رسم و رسومات محلی و درواقع نمایانگر آن است که یوما زنی سنتی است:

- ... یوما توضیح داد که آمده ملخ‌ها را بخرد، چون عرب‌ها ملخ‌ها را بو می‌دهند و می‌خورند. «مث تخمه، خانم مهندس، ها؟ مث تخمه. ای جوری.» شست و سبابه حنابسته را گرفت جلو دهان و ادای تخمه شکستن درآورد (همان: ۲۴۲).

و آرتوش - که مرد سیاست معرفی می‌شود - شکل خاصی از ریش برای او در نظر گرفته شده تا روشنفکری و هویت متفکر او ملموس‌تر به تصویر کشیده شود:

- روزنامه افتاد زمین. نگاهش کردم... موهای قبلاً پرپشت و مجعدش حالا کم‌پشت بود و صاف. ریش بزی که به خاطرش آلیس در غیاب صدایش می‌کرد "پرفسور" مثل آن وقت‌ها سیاه نبود... (همان: ۲۴).

و در این میان مهم‌تر از همه بررسی آرایش در کلاریس است؛ کلاریس برخلاف خیلی از زن‌ها به بندرت تن به آرایش می‌دهد، درواقع او حتی وقت نمی‌کند که هر روز قدری کرم به دستانش بمالد. او دائماً می‌شوید و می‌سابد و تمام فکرش بچه‌ها و خانه و خانواده است. کلاریس دل و دماغ بلندکردن ناخن و لاک زدن به آن و آرایش کردن در خانه را ندارد، چراکه وقتی برای همسرش آرایش می‌کند، اصلاً دیده نمی‌شود. آرتوش هیچ وقت متوجه تغییر ظاهر کلاریس نشده و اگر هم شده، هرگز نه حرفی بر زبان آورده و نه عکس‌العملی از خود نشان داده، در حالی که وقتی یک زن برای همسرش آرایش می‌کند، حتماً دلش می‌خواهد از طرف او تحسین شود و یا لاقط برای چند لحظه چشم در چشم او با لبخندی از سر رضایت به نوعی مورد توجه قرار گیرد. آرایش برای یک زن تفریح هیجان‌انگیزی است که باید از سر تفتن و با فراغ بال اتفاق بیفتد، اما در مورد کلاریس این‌طور نیست؛ کلاریس وقتی موهایش را شانه می‌کند و قدری به سر و وضع خود می‌رسد که واقعاً نگران است، نگران اینکه نکند در نگاه اطرافیان زنی شلخته و آشفته به نظر برسد. اگرچه او آرایش را به قصد شیطنت و عشوه‌گری به کار نمی‌برد، اما باز وقتی مجبور است برای حاضر شدن در یک ملاقات کمی تغییر شکل دهد، در اعماق وجودش معذب است. آرایش کلاریس در خانه با نوعی احساس سرخوردگی و در بیرون با حسنی به نام عذاب وجدان، هر دو حس بدی برای او به ارمغان می‌آورد و در این میان جز رنجیدگی خاطر چیزی برای کلاریس باقی نمی‌ماند:

- مادر ابرو بالا داد: «که پس این‌طور؟ که پس آدم هر کاری را باید برای خودش بکند؟» پوزخند زد: «پس چرا وقت‌هایی

که آرتوش حواسش نیست لباس نو پوشیدی یا سلمانی رفتی یا سر میز گل گذاشتی لب و ر می‌چینی؟...» (همان: ۲۴).

- ... چرا داری ماتیک می‌زنی؟ چرا مو شانه می‌کنی؟ چرا با این همه وسواس به دست‌هایت کرم می‌مالی؟» (همان: ۲۳۳).

۲.۵. هویت‌سازی با خوراک

پیرزاد توجه مخاطب را به خورد و خوراک شخصیت‌های رمان نیز جلب می‌کند، مثلاً اگر در مورد کلاریس به قابلیت‌های آشپزی او اشاره می‌شود، درواقع به نوعی هویت کلاریس در حال توصیف و نمایش است؛ اینکه او مثل همه مادرهای خوب، آشپز خوبی هم هست؛ مادری که زندگی با حضور او دلپذیر است. اگر او آشپز خوبی نباشد، درواقع یک جای کارش می‌لنگد و این ویژگی حتی اگر در مقایسه با دیگر قابلیت‌های ارزشمند یک مادر چندان هم مهم نباشد،

اما بی‌شک یک نقص خواهد بود. پیرزاد می‌خواهد از هر انگشت کلاریس هزار هنر ببارد، چرا که کلاریس شخصیت دوست‌داشتنی و قلب تپنده داستان اوست:

– غذاهایی را که برای شام پخته بودم گذاشتم روی اجاق گرم شوند. پلوخورش فسنجان، دلمه برگ مو و ایکرا، پیش‌غذایی که خودم خیلی دوست داشتم و با این فکر که شاید خانم سیمونیان بیاید، بیشتر از همیشه تندش کرده بودم. داشتم سبزی خوردن و ترشی از یخچال بیرون می‌آوردم که امیل گفت «به زحمت افتادی» (همان: ۲۰۸).

مقوله خوراک از دریچه‌ای دیگر پرده از خصوصیات خلقی شخصیت‌های داستان برمی‌دارد، مثلاً تمایل خانم سیمونیان به خوردن خوراک‌های تند و تلخ بی‌گمان یک انتخاب سلیقه‌ای و تصادفی نبوده، بلکه در راستای تأیید سایر جنبه‌های شخصیتی او در نظر گرفته شده است؛ شخصیتی که محتاط، تنها، گوشه‌گیر، مبتلا به سوء ظن، تقریباً غیرقابل انعطاف و مستعداً افسردگی است. معمولاً آدم‌هایی که سردی و بلغم مزاجشان غلبه دارد، چنین شخصیتی دارند و به خوردن چنین غذاهایی تمایل نشان می‌دهند:

– ... دو قاشق چاقنی ریخت گوشه بشقاب و بی آنکه به پسرش نگاه کند، گفت: «لطفاً دستور آشپزی به من نده. خورش بامیه باید تند باشد» (همان: ۵۰).

– توی سینی گلدوزی سفیدی بود، روی گلدوزی یک پارچ آب پرتقال و چهار لیوان آب پرتقال ولرم و تلخ را فرودادم و به حرف‌های خانم سیمونیان گوش دادم... (همان: ۴۸).

پیرزاد در قسمت‌هایی از داستان اشاره می‌کند که آرتوش به خوردن غذاهای آماده (فست‌فود) تمایل بیشتری دارد تا به خوردن غذاهای خانگی:

– دستمال را پرت کردم توی ظرفشویی و گفتم: «هیچی. برو از آنکس غذا بگیر». اول تعجب کرد. بعد به نظرم آمد خوشحال شد. گفت: «خورش کاری آنکس بد نیست». بعد انگار یادش آمد خودش غذای تند دوست ندارد: «فیش آند چیپس هم می‌گیرم...» (همان: ۱۶۴).

– ... مادر وارد آشپزخانه شد: «پس که آقای مهندس از خدا خواسته رفت دنبال غذای بیرون، آره؟ لابد رفته سراغ کباب ترکی بازار، هوم! یا سمبوسه که هزار هزار مگس رویش رژه رفته، آه!» (همان: ۱۶۴).

خوراک‌های آماده طرفداران زیادی دارد، اما از طعم به ظاهر لذیذشان که بگذریم، نمی‌توان از این حقیقت گذشت که خوراک‌های آماده می‌تواند به‌نوعی لذت انتظار کشیدن برای با هم بودن، دور هم بودن خانوادگی و سر یک سفره نشستن‌ها و با هم خوردن را قربانی لذت زودگذر خود کند. آرتوش مرد سیاست‌پیشه میانسالی است که فرصت‌های شاد بودن را از خود دریغ می‌کند و لذت زندگی‌اش را نه در گذر روزها و لحظه‌های با هم بودن، بلکه در تعقیب رؤیاهای جوانی (سیاست) و تنها در دنیای مردانه‌اش جستجو می‌کند.

نویسنده با اشاره به خوراک، دسته‌ای دیگر از آدم‌ها را –که برای جلب اعتماد و مهر تأیید گرفتن از سوی دیگران از ابراز خواست و علائق خود صرف نظر می‌کنند– در داستان معرفی می‌کند؛ افرادی مانند یوپ هانسن، خواستگار آلیس:

- یوپ از نان‌خامه‌ای‌هایی که آلیس خریده بود، برداشت و به شیرینی‌هایی که من درست کرده بودم دست زد (همان: ۲۶۴).

خوراک در مورد آلیس نیز پرده از حقایقی برمی‌دارد که آلیس سعی در پوشاندن آن‌ها دارد؛ او برخلاف آنچه ادعا می‌کند، خود را باور ندارد و در واقع به نوعی دچار عدم اعتماد به نفس مزمن است. نشانه این مشکل او اشتهای عصبی و خوردن بی‌رویه تنقلات در زمانی است که یا به شوق یافتن همسر هیجان‌زده است و یا از یافتن همسر ناامید شده است:

- خواهرم جعبه مقوایی بزرگی در دست داشت. ندیده می‌دانستم چیست. جمعه‌ها رفتن به قنادی نگر و خریدن نان خامه‌ای تازه برای آلیس از کلیسا رفتن روزهای یکشنبه واجب‌تر بود (همان: ۶۷).

- آلیس دو قاشق سرپر شکر ریخت توی فنجان قهوه و هم زد. نان خامه‌ای دیگری برداشت و بی‌توجه به مادر رو کرد به من (همان: ۶۹-۷۰).

گویا شیرینی‌ها یکی پس از دیگری خورده می‌شوند تا تلخی افکار پریشان آلیس را از بین ببرند.

۳. نتیجه‌گیری

زویا پیرزاد در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم نشانه‌هایی از هویت اشخاص را به نمایش می‌گذارد، مثلاً انتخاب نام‌ها یا تشبیهی وارونه از حقیقت اشخاص است مانند نام آلیس و یا به‌واقع در هویت اشخاص تعبیر می‌شود مانند نام مانی یا المیرا. او با توجه به پیش‌زمینه فکری و هدفی که دنبال می‌کند، نام‌هایی متناسب با شخصیت و هویت افراد برمی‌گزیند تا پذیرش نقش‌ها برای مخاطب ملموس‌تر و درک آن‌ها آسان‌تر باشد. لباس‌ها نیز معنادار برگزیده شده‌اند؛ رنگ سیاه و جنس زمخت برای زنانی که غمگین، تنها و بدبین‌اند و لباس‌های رنگارنگ اغلب برای زنانی که متظاهر و عشوهرگرد و سکوت نویسنده در توصیف لباس زنانی که مشغله‌های خانه‌داری و یا کاری فرصتی برای به خود اندیشیدن برایشان نگذاشته است، هر کدام به نوبه خود گواهی از یک انتخاب آگاهانه است. آرایش و رسیدگی به سر و وضع شخصیت‌ها نیز در مقام یک نشانه هویتی به‌خوبی شخصیت‌های متفاوت را به خواننده معرفی می‌کند. کسانی که دغدغه‌های مادرانه دارند، هرگز به زیبایی خود به‌طور جدی نمی‌پردازند و در مقابل، اکثراً پیردخترها همچون آلیس و زنان مطلقه مانند ویولت - که گویا احساس خُسران و شکست می‌کنند - می‌کوشند لیاقت و شایستگی خود را با آرایش و زیبایی ظاهر به دیگران اثبات کنند. اطوار و رفتارها نیز به‌خوبی بیانگر موقعیت اشخاص است. در نگاهی کلی می‌توان گفت زنان خانه‌دار اغلب عصبانی و دلخورند، زیرا کسی قدردان تلاش‌ها و فداکاری‌هایشان نیست و در مقابل، زنان شاغل از نشاط و سرزندگی بیشتری برخوردارند. همچنین نویسنده در معرفی طبع و ذائقه و در واقع در تبیین شخصیت‌های رمان از نشانه خوراک به‌خوبی بهره می‌گیرد.

پیرزاد در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم حرف‌های بسیاری دارد که از دریچه هویت‌شناسی قابل توجه است. او می‌خواهد بگوید که مادر بودن مسئولیت خطیری است که یک زن وقتی عهده‌دار آن می‌شود، در واقع در دنیایی جدا از تصور مردان خواهد زیست؛ دنیایی که در آن فداکاری و ازخودگذشتگی مایه بقای زندگی می‌شود. خواننده پس از

خواندن کتاب وقتی به نام رمان برمی‌گردد، درمی‌یابد که نویسنده با انتخاب نام مناسب در واقع هویت کتابش را (مادرانه زیستن) از آغاز رقم زده است. پیرزاد معتقد است مادرانه زیستن وظایفی به دنبال دارد که تا مرز از خودگذشتن باید پیش رفت، اما کلاریس و کلاریس‌ها می‌توانند بی‌آنکه حقوق انسانی خود را از یاد ببرند، مادر خوبی هم باشند. زن می‌تواند بار مسئولیت‌های خانه و خانواده و حتی اطرافیان را بر دوش بگیرد، اما نباید دوست‌داشتنی‌هایش را بر زمین بگذارد. خواننده پس از خواندن رمان درمی‌یابد که مادرانه زیستن به معنای قربانی شدن نیست، چراکه کلاریس مادری است که می‌تواند در کنار بزرگ‌ترین دل‌مشغولی‌اش - که حفظ کانون خانواده است - زیبایی‌هایی را نیز در دلش جا دهد که یاریگر او در مسیر پر پیچ و خم زندگی باشد.

منابع

- بارکر، کریس. (۱۳۸۷). *مطالعات فرهنگی، نظریه و عملکرد*. ترجمه مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- برتنس، یوهانس ویلم. (۱۳۸۴). *میانی نظریه ادبی*. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی.
- پهلوان‌نژاد، محمدرضا؛ وزیرنژاد، فائزه. (۱۳۸۸). «بررسی سبکی رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم با رویکرد فرانقش میان‌فردی نظریه نقشگرایی»، *ادب پژوهی*. شماره ۷ و ۸، بهار و تابستان، صص ۵۱-۷۷.
- پیرزاد، زویا. (۱۳۹۱). *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*، چاپ چهل و دوم، تهران: سعدی.
- خاکسار، فاطمه. (۱۳۸۸). *شخصیت و شخصیت‌پردازی در آثار زویا پیرزاد؛ سپیده شاملو و فریبا وفی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور.
- خانیکی، هادی. (۱۳۸۳). «هویت و گفتمان‌های هویتی در ایران»، *هویت در ایران*. به اهتمام علی‌اکبر علیخانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، صص ۳-۲۱.
- دسیو ریتیوا، آندرا. (۱۳۹۱). «هویت و روایت»، *دانشنامه روایت‌شناسی*. گردآورنده و ویراستار: محمد راغب، تهران: نشر علم.
- رجایی، فرهنگ. (۱۳۸۵). *مشکله هویت ایرانیان امروز؛ ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ*. تهران: نشر نی.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۳). *هویت ملی و هویت فرهنگی؛ بیست مقاله در قلمرو تاریخ و فرهنگ*. تهران: نشر مرکز.
- شیری، قهرمان. (۱۳۸۷). «نام‌گزینی در روزگار سپری‌شده دولت‌آبادی»، *مجله علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء*. سال هجدهم، شماره ۷۴، زمستان، صص ۱۱۳-۱۴۳.
- علا، شراره. (۱۳۸۶). *نقد تطبیقی آثار دو نویسنده زن (زویا پیرزاد و آلبا دسس بدس)*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

واکاوی هویت در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم / ۱۵۸۳

- علیخانی، علی‌اکبر. (۱۳۸۳). *هویت در ایران*. تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- قبادی، حسینعلی و منیژه غیاث‌الدین. (۱۳۸۳). «ظرفیت‌های ادبیات فارسی در بازیابی هویت ایرانی»، *هویت در ایران*. به اهتمام علی‌اکبر علیخانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، صص ۱۴۳-۱۶۳.
- کالر، جاناتان. (۱۳۸۲). *نظریه ادبی*. ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز.
- کچویان، حسین. (۱۳۸۴). *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران؛ ایرانی در کشاکش با تجلّد و مابعد تجلّد*. تهران: نشر نی.
- گرین، کیت و جیل لبیهان. (۱۳۸۳). *درسنامه نظریه و نقد ادبی*. ترجمه گروه مترجمان، ویراستار حسین پاینده، تهران: روزنگار.
- گودرزی‌نژاد، آسیه. (۱۳۸۸). «شخصیت‌پردازی در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد»، *فصلنامه دانشگاه آزاد خوی*، سال پنجم، شماره ۱۴، پاییز و زمستان، صص ۱۵۵-۱۷۲.
- میلنر، آندرو و جف براویت. (۱۳۸۵). *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*. ترجمه جمال محمدی، تهران: ققنوس.

وزارت علوم تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir